



مطالعات زبانشناسی

ویژه‌نامه‌نامه فرهنگستان، زمستان ۱۳۹۹، شماره چهارم، صفحه ۲۲۵-۲۴۰

معرفی مقالات واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی (۱۳۲۳ - ۱۳۳۹)

مهنوش نشاط‌مبینی تهرانی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فرزانه سخایی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱) ناتل خانلری، پرویز (۱۳۲۳)، «دفاع از زبان فارسی»، سخن، س ۲، ش ۳، ص ۵-۱۰.

زبان فارسی به پهلوان نامداری در روزگار سالخورده‌گی مانند است که بازیچه‌ کودکان شده است. ناتوانی امروز زبان ناتوانی کسانی است که به آن سخن می‌گویند. عیب‌جویان در زبان فارسی هزاران عیب و نقص می‌بینند. این عیب‌جویی‌ها از آن روز برخاست که گروهی از جهل یا تعصب، وجود لغات عربی را در زبان فارسی ناپسند شمردند. تا آنجا که این فکر از ایران دوستی بود، بخشودنی و ستودنی است، اما قصه‌ دوستی خرس را البته شنیده‌اید. زبان خالص مانند نژاد پاک، افسانه‌ای است که خواب می‌آورد. کدام زبان خالص است؟

این کار چهل پنجاه سال است در ایران باب شده، اما گناه آن را بر گردن فرهنگستان می‌اندازم. فرهنگستان (که گروهی دانشمند واقعی نیز در آن هستند و از ایشان پژوهش می‌طلبم) یکی از آنچه باید بکند نکرد. هنوز فرهنگی در زبان فارسی نیست تا شاگردان مدرسه‌ها مشکلات لغوی خود را با آن رفع کنند، هنوز دستور جامع و کاملی برای زبان

فارسی تدوین نشده است، هنوز برای تحقیق در لهجه‌های ایران و حتی عوام تهران باید چشم امید به همت بیگانگان بدوزیم. هیچ‌یک از این کارها را نکردند و به‌جای آن یک مشت لغت ساختند و به فرمان دولت همه را به استعمال آنها مجبور کردند. لغاتی که بعضی از آنها به مزاح کودکان شبیه‌تر بود و بعضی دیگر بیجا و نادرست بود. پس از فرهنگستان، رقیبان از گوشه و کنار سر برآوردند و امروز کار به جایی رسیده است که هرکس خواندن و نوشتن می‌داند، از سر تفنن لغت می‌سازد و در قواعد زبان فارسی تصرفی می‌کند.

و اما، عیب و نقص‌هایی که برای زبان فارسی می‌شمرند: شاید می‌گویند برای تعبیر بسیاری از معانی در فارسی الفاظی نیست. معنی تازه از چه قبیل است؟ اگر اصطلاح علمی یا فنی است، این عیب فارسی‌زبانان است، نه نقص فارسی. شما مدت‌هاست دنبال علم و هنر را رها کرده‌اید و دیگران در این راه پیش رفته‌اند. وقتی که شما در تمدن پیشرو بودید، لغاتی در زبان شما وجود داشت که در زبان‌های دیگر نبود. دیگران یا آنها را از شما گرفتند یا در زبان خود معادلی جستند. من در زبان فارسی نقصی نمی‌بینم و هر جا که در تعبیر از معنی مقصود خود به مشکلی برخورد کنم، آن را نقص خود در آگاهی از دقایق این زبان می‌دانم نه عیب فارسی. در این زبان گویندگانی بوده‌اند که هنوز پس از قرن‌ها دیگران به سخن ایشان آفرین می‌گویند. اگر ما امروز در بیان مقصود خود درمی‌مانیم، آیا نمی‌توان گمان برد که زبان خود را درست نیاموخته‌ایم؟

یک دسته از نویسندگان امروز بی‌محابا دست به اقتباس لغات خارجی زده‌اند. البته ما از پذیرفتن بعضی لغات خارجی ناگزیریم؛ از این قبیل است تلگراف و تلفن و اتومبیل و اتوبوس و رادیو و نظایر اینها. اما در بعضی نوشته‌ها کلماتی می‌بینیم که جز خودنمایی نویسنده نیست. مشکل دیگر این است که امروز با یک زبان خارجی سروکار نداریم. اگر هرکس از زبانی که می‌داند لغاتی به فارسی نقل کند، فردا زبان ما آش درهمی از لغات فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و ایتالیایی می‌شود و آن وقت این یک‌مشت آشنا که در سرزمین ایران مانده‌اند نیز همه با هم بیگانه خواهند شد.

لغت‌سازان شیوه‌های مختلفی در پیش گرفته‌اند، دسته‌ای برای وضع لغات به سراغ ریشه آن می‌روند، اما غافل‌اند که لغت نیز مانند موجود زنده عمری دارد و تطور می‌پذیرد و معنی

یک لغت، خاصه لغت مرکب با معنی ریشه‌کهنه آن یکی نیست. این روش اگر در وضع لغت برای مفاهیم علمی باشد، چندان مورد ایراد نیست، زیرا غرض نام‌گذاری است، اما اگر لغتی معمول را به بهانه آنکه در اصل عربی بوده است کنار بگذاریم و با این روش مصنوعی لغتی جعل کنیم، خیانتی بزرگ به زبان و فرهنگ ایران کرده‌ایم، زیرا آنچه را که داریم نیز از دست می‌دهیم یا با همان‌ها سرگرم می‌شویم و از پیشرفت بازمی‌مانیم.

روش دیگر طریقه قیاس است. اما زبان قیاسی نیست و قواعد آن بعدی است، نه قبلی؛ یعنی قواعد را از روی استعمال اهل زبان استنباط کرده‌اند، نه آنکه زبان را از روی قواعدی که پیش‌تر وجود داشته، ساخته باشند. عجب آنکه یکی از پهلوانان میدان لغت‌پرانی به صراحت می‌نویسد که عیب یا به‌قول او آک زبان فارسی این است که از یک ریشه، همه صیغه‌ها در آن نیامده است.

دسته دیگر چون کتابی به زبان بیگانه می‌خوانند و می‌خواهند آنچه را به گمان خود دریافته‌اند به فارسی نقل کنند و عاجز می‌مانند، این عجز را بر نقص زبان حمل می‌کنند. آنگاه با شتاب کتب قدما را ورق می‌زنند و لغتی برای بیان مقصود خود می‌جویند و در این شتاب‌زدگی اغلب به خطا می‌روند. از نمونه‌ها اینکه نویسنده‌ای کلمه «رأی» را به استناد شعر حافظ به معنی «اراده» دانسته است، رأی به معنی فکر و عقیده و نیت است و با اراده ارتباطی ندارد. نزد فارسی‌زبانان کلمه «خواست» درست به معنی «اراده» به کار می‌رود که این نویسنده شتاب‌زده مجال یافتن آن را نداشته است.

زبان فارسی به بد روزی افتاده است. باید برای رهایی او چاره‌ای جست. ما به این زبان بسیار مديونیم. از شیرینی‌های آن لذت بسیار برده‌ایم و بر ماست که دین خود را به او بپردازیم.

۲) نفیسی، سعید (۱۳۲۳)، «روش تجدد در زبان و ادبیات فارسی چگونه بوده و چگونه باید باشد؟»، آینه، ش ۲، ۴، ۶، ص ۸۹-۹۲، ۳۲۷-۳۳۰.

قسمت اول. اهل زبان دو گونه‌اند: برخی اندیشه را پیرو زبان می‌کنند؛ یعنی در حدود الفاظ و کلماتی که می‌دانند سخن می‌گویند و برخی زبان را تابع اندیشه خود می‌دانند و برای هرچه فکرشان می‌پروراند، کلمه می‌خواهند. گروه سومی نیز هستند که در میان

این دو قرار دارند. اگر مردمی به زبان و ادب خود دلبستگی داشته باشند، باید اختیار را به دست گروه دوم یا گروه خواص بدهند، چنان‌که اختیار حکمت به دست افلاطون و ارسطو و اختیار طب به دست جالینوس سپرده شد، و این چنین اختیار زبان فارسی نیز به دست رودکی و فردوسی و سعدی و حافظ است.

اکنون که از این مقدمه ناگزیر گشتم، از مقدمه مختصر بدیهی دیگر هم ناگزیرم و آن این است که هر زبانی، خواه زنده و خواه مرده، سه مرحله از تکامل را طی کرده است: نخست، زبان محاوره، دوم، زبان نثر و سوم، زبان نظم. پس این مقدمه نیز ما را از اعتنا و توجه به گفتار کسانی که حتی آن حداقل، یعنی زبان محاورات را هم نمی‌دانند بی‌نیاز می‌کند.

زبان ایرانی یا فارسی. زبان ما به فارسی یا پارسی معروف است. زبان ایرانی اصطلاح وسیعی برای همه زبان‌های اوستا و پارسی باستان و پهلوی و نیز شامل همه لهجه‌هایی است که در ایران و سرزمین‌های مجاور به کار می‌رود. فارسی امروزی یکی از زبان‌های ایرانی است و اگر درست بخواهید، نام واقعی آن دری است. در دوره‌ای در قسمتی از خاک ایران زبان دری رواج داشته و در قسمتی دیگر، زبان پهلوی زبان عمومی و رسمی بوده است. در سده چهارم در ایران ادبیاتی در برابر ادبیات زبان تازی پیدا شده و به مرور زمان، زبان دری آن زبان دیگر، یعنی پهلوی را به روستاها تبعید کرده و خود در فرهنگ و ادب جای آن را گرفته است. عقیده شخصی من این است که تا عصر حافظ، دری زبان عمومی همه مردم شهرنشین ایران نشده بود و ذکر دلایل این عقیده در این بحث نمی‌گنجد و به سلسله‌مقالاتی خاص حواله می‌دهم. عقیده دیگر من این است که سبب اختلاف دری و پهلوی دو چیز است: یکی اختلاف در مخرج‌های نزدیک به یکدیگر الفبا، مانند ب و پ، و دیگر اینکه دری، که قلمرو حقیقی آن خراسان و ماوراءالنهر و نیشابور و گرگان بوده، از سه طرف با زبان‌های سغدی و تخاری و خوارزمی همسایه بوده و کلماتی از آنها گرفته، اما پهلوی از این عاریت گرفتن به سبب دوری راه بی‌بهره بوده است.

عقیده دیگر من آن است که بازمانده خاک ایران، که هنوز لهجه‌های مختلف زبان پهلوی در آن باقی است، قلمرو زبان پهلوی، یادگار خاندان اشکانی بوده است.

قسمت دوم. نفوذ عربی در فارسی. زبان فارسی از زبان تازی بی‌نیاز نیست و من

با همه عذتی که از ایران عزیز در دل اندوخته دارم می‌گویم که طرد کردن الفاظ تازی گونه‌ای از ابلهی و خیانت به ایران و اندوخته‌های سرشار علمی و ادبی آن است. عاریت گرفتن از زبان تازی به مراتب کهن‌تر از این هزارویسید سالی است که از اسلام گذشته است. زبان پهلوی دو گونه داشته است: پهلوی اشکانی، که کلمات بیگانه در آن نیست، و پهلوی ساسانی که کلمات بیگانه به طرزی خاص در آن است. در دوران ساسانیان، گرداگرد تیسفون، که بزرگ‌ترین شهر آن دوران بود، مردمی می‌زیستند که زبان آنها آرامی بود. زبان تازی کنونی از این زبان آمده است و هنوز لهجه‌ای از آرامی را می‌توان بین کلدانیان، به‌درست‌تر بگویم، آسوری‌ها یافت. پایتخت ساسانیان پر از این مردم بود و کلمات بسیار و حتی حرف عطف و ربط از زبان آنها به طرز خاصی وارد پهلوی ساسانی شده است؛ یعنی در نوشتن، کلمات آرامی به کار می‌بردند و در خواندن، آنها را در ذهن خود ترجمه می‌کردند و کلمه ایرانی را بر زبان می‌آوردند. فرهنگ‌های لغت، مخصوصاً برهان قاطع، همه این کلمات را ضبط کرده‌اند و نام «زند و پازند» به آن داده‌اند. کلمات آرامی را «هووارش» یا «زوارش» می‌گفتند و تفاوت پهلوی اشکانی و ساسانی در این کلمات «هووارش» است. پس استعانت از زبان بیگانه، و آن‌هم زبان سامی حکم تازیانه اسلام نیست و سنت دیرین داشته است، منتها زبان دری جای پهلوی ساسانی و تازی جای آرامی را گرفت.

نفوذ فارسی در عربی. زبان عربی نه تنها در معانی حقیقی، بلکه در معانی مجازی نیز از فارسی عاریت گرفته است و حتی در طرز جمله‌بندی و تعبیر و جای اجزای جمله تقلید آشکار از زبان فارسی می‌بینیم.

قسمت سوم. زبان ناگزیر از عاریت گرفتن است. یاری خواستن از دیگری در جهان معنوی دلیل بر توانگری و طلب کمال است. اگر ایرانیان اواخر دوران صفویه و افشار و زند و قاجار و مشروطیت، مانند ایرانیان دوره‌ای پیش از آن، دوش‌به‌دوش فرهنگ و تمدن جهان می‌رفتند، امروز ایران این ایران من و شما نبود.

تکمیل زبان در تکامل تمدن. امروز جز چند زبان آفریقایی که خط ندارند، هیچ زبانی نیست که مطلقاً کلمات بیگانه در آن نباشد.

زبان تازی و زبان فارسی. در سرزمین عربستان اقوام مختلفی می‌زیستند که هر یک زبانی داشتند و این اسلام بود که آنها را سر یک سفره نشاند و یک حکمت و یک

تمدن میان آنها برقرار کرد. اتفاقاً دانشمندان ایرانی بودند که همه کلماتی را که از تازیان شنیدند یا در آثارشان دیدند در یک جا گرد آوردند، غافل از اینکه این الفاظ متعدد، الفاظ چندین قوم است و یکی نبطی است و یکی سریانی و آرامی و بربری و حبشی. دو گروه که با یکدیگر رفت‌وآمد می‌کنند، قهراً زبان همدیگر را می‌آموزند. چای از چین به کشورهای همسایه رفت و در همه این کشورها نام این گیاه را از زبان چینی گرفتند، همچنان‌که هلو و پسته از ایران به اروپا رفت و نام خود را برد. زبان تازی نیز حاجت به زبان فارسی داشت. تردیدی نیست که مثلاً «قلعه» از «کلات» فارسی گرفته شده یا «لعل» همان «لال» فارسی و ریشه «لاله» و «آلاله» است.

در فرهنگستان ایران بحث دامپزشک و بیطار پیش آمد و خنده‌ام گرفت که بیطار را عربی می‌دانند، درحالی‌که قطعاً ریشه آن یونانی به معنای بیطاری است که اسب درمان می‌کند و بعد به زبان تازی رفته و آن را از ریشه «بَطْر» پنداشته‌اند، درحالی‌که «بَطْر» به معنی «شکافتن» است و معنی مجازی آن، «سرخوشی» است و با درمان کردن ستور هیچ مناسبتی ندارد.

اصل قدیم کلمه «فنجان» «پنگان» است و الماس و دیهیم و سپهر و زمرد و صدها کلمه دیگر هم از یونانی آمده است.

پیروی زبان تازی از ناموس فارسی. قبلاً گفتم که عاریت گرفتن تازی از فارسی فقط در کلمات نیست، در معانی مجازی نیز هست. مثلاً «گشادن» در فارسی معنای «باز کردن» دارد و یکی از معانی مجازی آن «کشور گرفتن» است. تازیان «فتح» را عیناً به همین حال استعمال کرده‌اند. یا کلمه «زدن» در فارسی در سکه ساختن به کار رفته و «درم زدن» یعنی «سکه زدن». در زبان عرب عیناً آن را تقلید کرده‌اند و «ضرب» گفته‌اند. «عین» تازی هم به معنی «چشم» است و هم «چشمه». و این فقط در زبان فارسی هست. «سوءظن» ترجمه «بدگمانی» است و «وسیع الصدر» ترجمه «گشاده‌دل». هر ملتی که تمدنش قدیم‌تر باشد، مورد تقلید ملتی که پس از آن وارد تمدن شده قرار می‌گیرد.

۳) اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۴)، «سیاست زبان»، یادگار، س ۲، ش ۶، ص ۱-۷.

ملل بیدار جهان برای نشر محصولات فکری و ذوقی خود در میان بیگانگان سیاستی

دارند که اهمیت آن از سیاست اقتصادی ایشان اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. اگر در نتیجه اعمال این سیاست، مردم خارج به معنویات و ذوقیات صاحبان آن سیاست آشنا شدند و محبتی به آنها پیدا کردند، برای کالاهای مادی آن قوم نیز مشتریان پابرجایی می‌شوند. محبتی که اروپاییان به یونان و روم قدیم دارند یا مستشرقین به ایران دارند، از راه فراگرفتن ادبیات سه قوم متمدن باستانی فراهم شده است. وسیله انتشار معنویات و ذوقیات ملل زبان ایشان است. السنه مختلف اقوام در میان ملل بیگانه مانند کالاهای اقتصادی در بازارهای فروش گرفتار معارضه و هم‌چشمی با یکدیگر می‌شود و زبانی غالب می‌آید که دولتی مقتدر و اقتصاد و سیاسی قوی و معارفی متناسب با حوائج روز و ادبیاتی عالی از آن حمایت کند. موقعی بود که زبان شیوای فارسی زبان تجارت و سیاست و ادب بود، زیرا دولت‌هایی قوی در ایران به وسیله آن احکام و اوامر خود را به خارج صادر می‌کردند. تجار ایرانی قسمت اعظم تجارت آن زمان را در دست داشتند و ادبیات فارسی در تمام آن قسمت‌های دنیا عشاقی دلباخته داشت، ولی به تدریج تنزل فاحش علم و ادب، حوزه انتشار زبان فارسی را بسیار تنگ کرد.

دول مقتدر مغرب‌زمین برای نشر زبان خود مدارس زبان باز کردند و جراید و مجلات انشا می‌نموده و کتب و مطبوعات خود را به‌ارزانی و آسانی در اختیار مردم می‌گذاشتند.

اگر مملکت ما هم بخواهد زنده بماند، باید یک «سیاست زبان» داشته باشد. در ایران اگر زبانی دیگر بر زبان فارسی غالب شد، فاتحه ایران و ایرانی خوانده است. خطر بزرگی که امروز زبان فارسی را تهدید می‌کند، تحریکات دولت‌های منفعت‌پرست زیاده‌طلب اروپایی است در احیای لهجه‌های محلی به‌عنوان زبان رسمی و اهمیت دادن به السنه افراد اقلیت در مقابل زبان رسمی. در اختیار سیاست زبان، دولت باید دو وجهه نظر داشته باشد: خارجی و داخلی. در خارج از کشور باید عین نقشه‌ای را که بیگانگان برای نشر زبان خود در کشور ما تعقیب می‌کنند تعقیب نمایند و بیش از همه متوجه بلادی باشند که سابقاً جزو ایران بوده و امروز قسمت مهمی از مردم آن به زبان فارسی تکلم می‌کنند. باید مجلات زیبا و ارزان فارسی در دسترس ایشان بگذارد، از ایشان استاد و روزنامه‌نگار و عالم به داخله کشور جلب کند و از همین طبقات کسانی به آن نواحی بفرستد. در داخله باید برای تقویت زبان فارسی و انتشار دامنه نفوذ آن در هر گوشه و کنار

از کشور و دفاع از آن مبادرت شود. هم برای لهجه‌های ایرانی و هم برای زبان‌های غیرایرانی در ایران باید مواظب تبلیغات سوئی باشد که از خارج می‌شود. دربارهٔ متکلمان زبان‌های عربی و ترکی، که در یک قسمت از مملکت میان ایرانیان معمول است، باید به مردم اجازه دهد تا سنی معین زبان محلی خویش را به اطفال خود بیاموزند و سپس تحصیلات متوسطه و عالییه را به فارسی به ایشان درس بدهند. سعی نمایند که اطفال را روحاً ایرانی بار بیاورند. اصل مسئله این است که ایرانی ایرانی بماند و ایرانی فکر کند و جز مصالح ایران چیزی دیگر نخواهد.

۴) اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۵)، «باز هم فرهنگستان!»، یادگار، س ۳، ش ۶ و ۷، ص ۱-۷.

نگارندهٔ این سطور ندانسته و نخواستہ به عضویت فرهنگستان درآمده‌ام و چون از ابتدا با این اساس مخالف بوده‌ام، به‌ندرت در جلسات آن شرکت کرده‌ام. علت آن هم یکی این بوده که ندیده و نشنیده بودیم جمعیتی غیرمتجانس برای دیگران لغت وضع کند یا لغاتی را که قرن‌هاست معمول بوده با سلیقه‌های کج خود عوض کند. دیگر آنکه در وضع و تبدیل لغات هر نوع حرف حساب را زیر پا بگذارند. این فرهنگستان در گذشته چه کار خیری انجام داده که باز می‌خواهند آن را احیا کنند؟ جماعتی لغت‌ساز به این کار دست زده‌اند. علم و ادب باید بی‌طرف بماند و در سایهٔ بی‌طرفی و آزادی رشد کند. اگر علم و ادب برای تهذیب نفس و مقدمهٔ تصفیة باطن و تقویت اخلاق نباشد، نه به صدق و صفا طلب شده است، نه ملک و ملت از آن منفعتی می‌برند. به عقیدهٔ ما قبل از احیای فرهنگستان یا تشکیل انجمن ادبی باید به یک انقلاب اخلاقی دست زد تا علم و ادب به دست یک‌مشت مردم باایمان ورزیده شود. لغت و ادبیات مال مردم است و به‌توسط مردم وضع شده، منتهی از میان ایشان کسانی که نابغه و سرآمد بوده‌اند، سکهٔ قبول خود را بر لغات زده و محصول ذوق و قریحهٔ خود را در قالب جمال لفظ و کمال معنی ریخته و آنها را بدون هیچ تکلیف و تحمیلی مقبول طبع مردم صاحب‌نظر کرده‌اند. وظیفهٔ آکادمی‌ها و انجمن‌های علمی و ادبی این است که آنچه را مردم خواسته و گفته و پسندیده‌اند، مجری دارد و در راه دفاع از زبان و ادبیات، از معمول شدن لغات و ترکیبات غلط و سبک‌های زشت و نامتجانس با روح زبان جلوگیری نماید. لغت‌سازی و ادبیات‌تراشی وظیفهٔ انجمن‌های ادبی و علمی و

قدرت‌های ملکی و سیاسی نیست. ببینید در ممالک اسلامی مصر و شام و عراق برای دفاع از لغت و ادبیات عربی و بسط دامنه آن چه کرده‌اند. هر سال چقدر کتاب و رساله و مجله چاپ و در دسترس عموم قرار داده می‌شود، اما هیچ‌وقت مجمع ملکی قاهره یا مجمع علمی دمشق برای عربی‌زبانان دنیا لغت وضع نکرده است. به عقیده ما انتشار یک نمونه صحیح و سالم از آثار ادبی فارسی یا ترجمه یک کتاب مفید و آسان کردن وسیله دسترسی مردم به مواد لازم برای مطالعه به‌مراتب از تشکیل هر انجمن ادبی مفیدتر خواهد بود.

۵) فروغی، محمدعلی (۱۳۲۸)، «نفوذ زبان‌های بیگانه در زبان فارسی»، ترجمه و اقتباس: ایرج افشار، جهان‌نو، س ۴، ش ۲، ص ۶۱-۶۲.

روابط بین‌المللی نوع زندگانی و تمدن بشری را دگرگون می‌کند و بر اثر این تحولات زبان آن ملت زیر نفوذ یک لسان خارجی قرار می‌گیرد. این ماجرای است که بر سر فارسی آمده و هنوز هم می‌آید. تأثیر و نفوذ عربی در فارسی بسیار دامنه‌دار و وسیع است. فقط باید گفت زبان ما از نظر نبوغ، ایرانی است و از نظر لغت، عربی. غیر از عربی، زبان‌های دیگری هم در فارسی تأثیر کرده‌اند، مانند ترکی (بیک و بیگم و اتابک)، یا چینی (چائی) و هندی (پالکی و چیت). در یک قرن اخیر زبان‌های اروپایی در فارسی وارد شدند و این نفوذ دامنه پیدا کرد. با روس‌ها و انگلیسی‌ها از چند قرن پیش همسایه و هم‌مرز بودیم و روابط سیاسی و تجاری داشتیم، پس به نظر می‌رسد بیش از همه روسی و انگلیسی در زبان فارسی تأثیر گذاشته باشند. اما لغات روسی (سماور و استکان و اسکناس) و انگلیسی (تراموای و گیلان و کتری و بطری) دخیل بسیار نادر و کمیاب است. به‌غیر از این دو، زبان فرانسوی نفوذ قابل توجهی در لسان ما دارد. از مدت‌ها قبل ما ایرانیان را فرانسویان آسیا می‌خواندند، به‌واسطه تشابه اخلاقی میان دو ملت، روابطی به وجود آمد و به هم کمک‌های علمی نمودند و اصطلاحات فرانسوی وارد فارسی شد (سوپ و ساردین و دیکته و پرگرام و سیکل و مرسی و...).

نکته مهم این است که به این تغییر و تحول به چه چشم و نظر باید نگاه کرد. غنای لسان فارسی با بستن ثغور کشور ممکن نیست. زبان یک مملکت با استعانت از لسان کشور دیگر موجد فقر خود نمی‌شود. تنها زبان فارسی تغییر نمی‌کند. در زبان فرانسه

کلماتی از زبان ما ریشه گرفته‌اند، مانند «بازار»، «دیوان»، «یاسمن»، «عمامه»، ... از زبان عربی هم لغات بسیاری وارد فرانسه شده است، مثل «خلیفه»، «شیمی»، «وزیر» یا مثلاً کلمه zero که از صفر ریشه گرفته یا assassin (قاتل) که داستان شیرینی دارد.

ملل مختلفی نمی‌توانند جلوی سیل لغت‌های بیگانه را بگیرند. اما نباید تصور شود که من شما را وادار می‌کنم کلمات بی‌فایده انگلیسی و فرانسوی را بدون قاعده در فارسی وارد کنید. طبقه‌ای از مردم هستند که تازه از تمدن جدید بوی برده‌اند و هر لحظه یک لغت خارجی را بیجا و بدون اصول استعمال می‌کنند. این دسته را من با تمام کوشش مورد سرزنش قرار می‌دهم.

من به شما پند می‌دهم که از تحصیل زبان مادری خود کوتاهی نورزید، زیرا وقتی به فارسی خوب آشنا شدید تصدیق می‌کنید که زبان ما آن قدر هم که عده‌ای ادعا دارند فقیر نیست. باید این لسان شیرین را تحصیل کرد و محترم شمرد، زیرا که زبان فردوسی و سعدی و حافظ و خیام است.

۶) ناتل خانلری، پرویز (۱۳۳۳)، «پسوندها در زبان فارسی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱، ش ۳، ص ۴۸-۶۱.

قدیمی‌ترین اشاره به پسوند مصدر در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم آمده است (توضیح اینکه پسوند لفظی جدید است که در برابر suffixe فرانسوی به کار رفته است). بررسی آثار مربوط به قواعد فارسی، از این کتاب تا کتاب دستور زبان فارسی برای دبیرستان‌ها نشان می‌دهد که درباره مصدر دو قول وجود داشته است. برخی علامت آن را فقط «ن» می‌دانند و برخی «تن» یا «دن» می‌شمارند.

ظاهراً در زبان مشترک اقوام هندواروپایی مصدر وجود نداشته است و صیغه مصدر در هر یک از زبان‌های هندواروپایی به‌طور مستقل ساخته و پرداخته می‌شده است. در فارسی باستان، اوستایی و ایرانی میانه پسوند مصدر را می‌توان دید؛ «تن»، «دن» و «ذن» در زبان پارتی، «تن» و «دن» در پهلوی مانوی و «تن» در پهلوی زردشتی به کار رفته است. پس این تصور که وجود «دن» مخصوص فارسی دری پس از اسلام است، صحیح نیست. در زبان سغدی، مصدر مختوم به «تن» وجود ندارد. یکی از وجوه

مصدری در سغدی، مانند مصدر مرخّم فارسی است و دیگری مصدر مختوم به -اک که معادل است با اسم مصدرهای فارسی مختوم به همین جزء مانند خوراک و پوشاک. بنابراین، پسوند مصدر در فارسی «ن» تنها نیست، اصل آن «تن» است که ماده آن در فارسی باستان سابقه دارد و جزء صرفی -aiy از آن ساقط شده و همان ماده کلمه باقی مانده است. کسانی که پسوند مصدر را فقط «ن» می‌دانند، اغلب تصور کرده‌اند که «ت» در مصدر و ماضی یکی است، اما حرف «ت» یا «د» در ماضی مطلق جزء تصریفی دیگری است که نخست به اسم مفعول اختصاص داشته و سپس در ماضی به کار رفته است. همچنین، همین «تن» است که به موجب قانون تجانس حروف تغییر کرده و حرف تاء به دال بدل شده است. «ت» بعد از صامت‌های بی‌آوا (خ، س، ش، ف) به صورت اصلی مانده است، اما پس از مصوت‌ها یا صامت‌های آوایی (ن، ر) به «د» تبدیل شده است.

۷) ناتل خانلری، پرویز (۱۳۳۵)، «بیماری الفاظ»، سخن، س ۷، ش ۱۰، ص ۹۳۰-۹۳۶.

در زبان ما از دیرباز به حق الفاظ تجاوز شده است. خواننده ممکن است پرسد مگر لفظ هم حقی دارد؟ آری، نخست باید بدانیم لفظ چیست. کلمه علامتی صوتی است که صورت چیزی محسوس یا اندیشه امری معنوی را به خاطر می‌آورد. کلمه را به موجود زنده‌ای تشبیه می‌توان کرد که کالبدی و جانی دارد. کالبد کلمه لفظ، یعنی صورت ملفوظ آن است و جانش معنی یا اندیشه‌ای که در ذهن پدیدار می‌کند. این موجود زنده عمری دارد. زاییده می‌شود، نمو می‌کند، ناتوان و بیمار می‌شود و می‌میرد. زادن کلمه وقتی است که ذهن افراد جامعه لفظی را برای بیان مفهومی می‌پذیرد. نمو آن عبارت است از اینکه معانی وسیع و متعددی به لفظ ارتباط داده می‌شود. ناتوانی آنگاه است که کلمه آن قدر که منظور گوینده است بر معانی دلالت نکند و مرگ آن وقتی فرامی‌رسد که اهل زبان دریابند دیگر نمی‌توانند مقصود خود را با آن انجام بدهند.

اما در هیچ زبانی آن قدر که معنی هست، لفظ نیست. پس به کار بردن یک لفظ برای چند معنی امری است که موجب توسعه زبان و آسان شدن شیوه بیان است، ولی اندازه‌ای دارد و اگر از آن بگذرد، عیب و نقص به بار می‌آورد. اگر مقصود گوینده و

نویسنده با شنونده و خواننده یکی نباشد، ناچار باید معتقد شد که در نشانه‌نقصی هست؛ یعنی مقصود اصلی از آن حاصل نمی‌شود. برای گفت‌وگوی روزانه این نقص چندان مهم نیست، اما هنگام نوشتن باید از این نقص بیشتر پرهیز کرد. مثلاً اگر در زبان محاوره لفظ «دل» به معنی «شکم» به کار می‌رود، جای نگرانی نیست، اما در نوشتن نمی‌توان چنین سهل‌انگاری کرد. اگر نویسندگان قومی از این نکته غفلت کنند و در استعمال الفاظ دقت لازم به کار نبرند، کم‌کم کلمات زبان ایشان پژمرده و بیمار می‌شود؛ یعنی دیگر راست و روشن بر معانی مقصود دلالت نمی‌کنند. اینکه گفتیم بسیاری از کلمات زبان فارسی ناتوان و بیمار شده، اشاره به این حال بود. این تجاوز و ستم از چند راه صورت گرفته است؛ یکی عادت به مبالغه که نزد نویسندگان و شاعران ما رواج فراوان دارد، مثلاً «خستن» در فارسی به معنی «مجروح کردن» است، اما آن‌قدر این کلمه را برای بیان ماندگی در کوفتگی عضلات به کار برده‌ایم که امروز دیگر معنی اصلی آن از بین رفته است. یا حالت تأثر درونی را، که بیان آن دشوار است، به تأثری جسمانی تشبیه کرده و سوختن دل پدید آمده است. تعبیر شدیدتر هم شد و کباب شدن دل به میان آمد.

تجاوز دیگر نتیجه کم‌دقتی و سهل‌انگاری است و از دو راه صورت گرفته؛ یکی اینکه لفظ واحد را برای معانی متعدد به کار برده‌اند تا آنجا که صراحت لفظ به کلی از میان رفته است و مفهومی مبهم و کلی یافته است، مثل «خیال» که نخست تصور امری موهوم بوده و بعد برای بیان همه امور ذهنی به کار رفته، تا جایی که اکنون در زبان عامه و بعضی نوشته‌ها به معنی «گمان» و گاهی «قصد و عزم» و گاهی «اندیشه» و غیره به کار می‌رود. دیگر آنکه الفاظ متعدد که هر یک دارای معنی دقیق بوده است، همه به یک معنی مبهم و کلی استعمال شده است. مثلاً دیگر در نوشته‌های کنونی میان «دلاویز» و «دلنشین» و «دلپذیر» و «دل‌پسند» و «دلچسب» تفاوتی نیست. به این ترتیب، کلمات فارسی را از روی بی‌دقتی و مبالغه، رنجور و ناتوان کرده‌ایم. شاعران و نویسندگان ما در قرن چهارم و پنجم و ششم کلمات زبان خود را خوب می‌شناختند و هر یک را درست به کار می‌بردند و در انتخاب لفظ برای بیان مقصود بی‌اعتنایی و مسامحه نمی‌کردند. کم‌کم این دقت رو به نقصان گذاشت و در کلمه، لفظ بر معنی غلبه کرد.

امروز، چه در علم و چه در ادبیات، محتاج دقت و صراحت بیشتری هستیم. نویسنده باید کلمات را با دقت تمام در ذهن بسنجد و چگونگی استعمال آنها را با معنی دقیق دریابد و حق هر لفظ را ادا کند. به این طریق می‌توان رنجوری و ناتوانی را، که در کلمات فارسی پیدا شده، چاره و درمان کرد.

۸) یارشاطر، احسان (۱۳۳۶)، «غم زبان»، سخن، س ۸، ش ۲، ص ۹۹-۱۰۲.
غم زبان تنها دامنگیر ادیبان و دستوردانان نیست، هرکس شعر حافظ و سعدی خوانده و امروز شاهد آشفتگی بازار زبان فارسی است، ناچار از این غم بی‌نصیب نیست. بسیاری امروز با خواندن نامه‌های اداری یا مذاکرات مجلس یا برخی انتشارات دانشگاه سر به تأسف می‌جنبانند و به افسوس یاد از ایامی می‌کنند که هنوز کار زبان چنین پریشان نبود. مفرد با مفرد می‌نشست و لفظ بیگانه خودسرانه در صف عبارت نمی‌خرامید. تا کی می‌توان تحمل کرد که مردم به جای «تشریک مساعی»، «اشتراک مساعی» بگویند؛ به جای «رفع نواقص» در «تکمیل نقائص» بکوشند و در استفاده از «موقعیت» و «وضعیت» بر هم پیشی بگیرند؟

من هم در غم کسانی که از نوشته‌های مغلوط و ناهنجار و بی‌مایگی کلام رنج می‌برند، شریکم. اما تصور می‌کنم تمام کسانی که در کار زبان سخت می‌گیرند، یک نکته اساسی را از نظر دور داشته‌اند و آن این است که بنای سیر و تحول زبان بر منطق نیست. ذهن نظم‌اندیش می‌پندارد که کار باید به‌آیین باشد، اما زبان اعتنایی به ذهن نظم‌اندیش ندارد، به راه خود می‌رود و چون راه هموار شد، ادیب و سخنور هم پا در راه می‌گذارند و غلط و ناصواب و بیگانه را، که زبان در سیر خود اعتبار بخشیده است، به‌عنوان الفاظ درست و ادبی می‌پذیرند. اگر جز این بود، ما امروز مجاز نبودیم الفظی چون «صاف» و «معاف» و «دوستدار» و «دستور» (اصل اینها صافی و معافی و دوستار و دستوری) را به کار ببریم یا صدا (انعکاس صوت)، ذوق (چشیدن)، باختر (شمال) را به معانی امروزی به کار ببریم.

اینکه ما مثلاً امروز «اردشیر» را «ارتخستر» و «شهر» را «خستره» نمی‌گوییم، از برکت نافرمانی زبان و غفلت دستوربانان است. اساساً تحول زبان ما از فارسی باستان به

پهلوی و پهلوی به فارسی کنونی امکان‌پذیر نبود و هنوز می‌بایست به زبان کتیبه‌های داریوش سخن بگوییم.

زبان دائماً در تحول است و هرگاه که جامعه دستخوش تغییرات اجتماعی و فکری شدید می‌شود و اندیشه‌های تازه در ذهن مردم رخنه می‌کند، تحول زبان نیز به تبع سرعت می‌گیرد. زبان امروز ما پر از اصطلاحاتی است که از زبان‌های اروپایی و حتی ترکی اقتباس شده است، با گذشت زمان با بعضی از آنها خو گرفته‌ایم و حتی ادیبان باحمیت ما امروز تصور نمی‌رود از شنیدن عباراتی مانند «نقش مهمی ایفا کرد» احساس دگرگونی احوال کنند.

ادیب نقاد خواهد گفت اگر تحول زبان عذرخواه هرج و مرج است، پس بگذاریم هر کج طبع و جاهلی هرچه می‌خواهد با زبان ما بکند؟ نه، هرج و مرج در زبان پسندیده نیست. من خود آرزو دارم به هریک از فضیلتی اداره تربیت بدنی ده اسب تازی و دو غلام زرین کمر و یک خلعت شاهوار ببخشند و در عوض قول بگیرند که دیگر «نرمش» را به کار نبرند یا اعلان کنند کسی مجاز نیست «روی کسی حساب کند»، اما غافل نیستم که اگر چند سالی بدین منوال بگذرد، سرانجام روزی خواهد رسید که «نرمش» نیز چون «پیدایش» و صدها غلط دیگر در فارسی، حق اقامت خواهد یافت. سخن در این است که زبان در طول زمان بر یک شیوه نمی‌ماند. زبان‌مدار چون قاضی دادگاه است، وظیفه دارد خطا و ناصواب را محکوم کند، اما توجه کند که روزگار تغییر می‌کند و با گشتن روزگار، آیین‌ها و دستورهایی که امروز چنین استوار می‌نماید نیز تغییر می‌پذیرد. شاید روزی برسد که نثر امروز ما نیز با همه بدعتش در نظر فرزندان ما همان‌طور کهنه و نامأنوس جلوه کند که نثر گردیزی و بیهقی در نظر ما.

۹) معین، محمد (۱۳۳۸)، «عوامل فساد لغت»، مقدمه، لغت‌نامه‌ی دهخدا، تهران: دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، ص ۴۰-۴۳.

چند امر موجب شده که لغت‌نامه‌های فارسی از اغلاط مشحون باشد:

الف) تغییر خط پهلوی. خط پهلوی و خط عربی در اینکه حروف مصوت داخل حروف صامت نیست اشتراک دارند، اما تشخیص بعضی حروف در خط پهلوی آسان‌تر

است. چه در خط، علاوه‌بر شباهت، امتیاز حروف از یکدیگر وابسته به نقطه‌هاست. نقطه‌گذاری موجب تصحیف بسیار شده است، مثلاً در نسخ شاهنامه آمده است «جز از برف و شیرش نبودی خورش» که برف نیست و «ترف» است به معنی «کشکی که از دوغ سازند». یا اسدی در لغت فرس آورده که «بشتر نام میکائیل است»، که صحیح آن «تشر» است.

ب) عدم توجه ایرانیان. از آنجاکه ایرانیان به مناسبت آنکه زبان فارسی زبان مادری آنان است، خود را از فرهنگ لغت بی‌نیاز دیده‌اند. از قریب ۲۵۰ فرهنگ فارسی به فارسی یا فارسی به زبان‌های دیگر، فقط حدود ۴۰ فرهنگ به دست ایرانیان نوشته شده است. ایرانیان هندوستان نیز در این حساب به شمار آمده است.

ج) لغت‌نویسان غیرایرانی. دانشمندان ملل مجاور که به تألیف لغت‌نامه‌ها همت گماشتند و سعی ایشان مصاب و مأجور است، اما چون اهل زبان نبودند، ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است، مثلاً در غیث‌اللغات، ذیل «کیس فدا» آمده است: «آنکه مخالف به وقت هزیمت کیسه‌ای زر را انداخته بگریزد تا به زر مشغول شده، تعاقب او نکنند». در حالی که «کیس فدا» بوده، به معنی «قوچ قربانی». گاه مؤلفان کلمات را به معانی‌ای که در محیط آنان معمول بوده، ضبط کرده‌اند، نه به مفاهیم متعارف در ایران، مانند: «روی تازه داشتن، معتبر بودن در نظرها» و گاه لغات غیرمستعمل نزد ایرانیان را جزو لغات فارسی آورده‌اند، مثل: «جنجانی: نوعی خربزه».

د) تصرف کاتبان. این امر ناشی از غلط خواندن و ندانستن مفهوم کلمات است، از جمله: در شاهنامه در شرح طبقات چهارگانه عهد جمشید چهار نام آمده: «کاتوزیان، نیساریان، نسودی، اهنوخوشی» و وارد فرهنگ‌های فارسی شده است؛ هر چهار غلط است و صحیح آن آتوریان، رشتاریان، بسودی، اهتوخشی یا هوتوخشی است.

۱۰) رجایی، احمدعلی (۱۳۳۹)، «سوسیسی، ساندویچ». یغما، س ۱۳، ش ۵، ص ۲۵۴-۲۵۵.

اگر بخواهند برای سوسیسی و کالباس معانی فارسی برگزینند، «آگنج» مناسب‌تر است. «آگندن» به معنی «پر کردن» است و در برهان قاطع آمده و استاد فقید دهخدا در

لغت‌نامه در ذیل «آگنج» شعری از کسایی مروزی هم شاهد آورده‌اند. فرهنگ نظام نیز آن را شرح کرده که نام‌های دیگرش «جرغند» و «جراکند» و نام عربی‌اش «عصیب» است.

ساندویچ نام قماربازی بوده که برای دور نماندن از بساط قمار، نان‌خورش را به نان نرم پیچیده و در دسترس می‌داشته است و این خوراکی به نام اوست و ربطی به آن جزایر واقع در هاوایی ندارد (Sandwich). این لقمه آماده لذیذ از دیرباز در ایران سابقه داشته و آن را «بزم‌آور/ بزم‌آورد» می‌نامیدند. این کلمه در پهلوی به صورت «بزم‌آورت» موجود است و در تازی به صورت «زماورد» معرب شده است. تقریباً همه کتب مهمه لغت، «بزم‌آورد» را به معنی مزبور ذکر کرده‌اند. در تهران نیز لقمه نان‌خورش پیچیده را که غالباً به کودکان دهند، «قاضی» می‌گویند.

